

## مطالعه تطبیقی اسطوره «سیاه‌گالش» در ادبیات کهن ایران و بین‌النهرین

غلامرضا خلعتبری\*

عضو هیئت علمی گروه هنر دانشگاه آزاد اسلامی واحد تنکابن

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۹/۰۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۲/۱۰)

### چکیده

در باورهای عامیانه مازندران و گیلان، «سیاه‌گالش» خدای وحش، چوپانان، طبیعت، کوهستان‌های وحشی، شکارگری و زندگی روستاییان است. سیاه‌گالش موجودی نیمه‌انسان - نیمه‌حیوان، مظهر ارواح حیوانی و جنگلی می‌باشد که می‌تواند به آدمی برای رسیدن یا نرسیدن به آرزوهایش یاری رساند. ارائه پاسخ دقیق و روشن در باب ماهیت شکل‌گیری این اسطوره، کاری بسیار سخت و دشوار است، اما می‌توان رد پای آن را در بین‌النهرین ادبیات کهن و ایران باستان جستجو کرد که یکی در قلمرو ایران و دیگری در خاورمیانه پرورش یافته‌اند. با آنکه این دو در دو حوزه و زمان متفاوت می‌زیسته‌اند، اما کارکردهای مشابهی داشته‌اند. این مقاله سعی دارد تا به روش تحلیلی، این فرضیه را مورد مذاقه قرار دهد.

**کلیدواژه‌ها:** بین‌النهرین، ادبیات عامه، اسطوره، سیاه‌گالش، گیل‌گمش.

---

\* E-mail: gholamrezakhalatbary@yahoo.com

## مقدمه

نقش مایه‌های به‌جا مانده از حیوانات نظیر گاوهای کوهان‌دار، گوزن، بُز، اسب و غیره در دالان‌های پرپیچ و خم کوه‌ها و غارهای تاریکی نظیر لاسکو آلتامیرا و ... علاوه بر اهمیت و نقش جادویی حیوانات در زندگی انسان‌های نخستین، بر ارزش اقتصادی و سازماندهی زندگی شبانی نیز تأکید دارد. شکار و شکارگری باعث خلق روایات، افسانه‌ها و اسطوره‌های متفاوتی در جهان گردیده است. اسطوره‌هایی که در خویشکاری دوگانه‌اش بر جنبه‌های حمایتی و تأدیبه‌کننده توجه دارد. ردّ پای این اسطوره‌ها را می‌توان در گستره تاریخ، از دورترین ازمینه آن تا ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح در تمدن‌های بین‌النهرین، سومر، بابل، آشور، آکد، مصر، یونان، هند، چین، ژاپن، ایران و ... مشاهده نمود. اسطوره‌هایی که با عناوین متفاوتی نظیر «خدای شبان»، «خدای جنگل»، «روح جنگل»، «روح غله» و غیره نامیده شده است. پان‌ها (Pan)، دیونیزوس (Dionyzos)، ساتیرها (Sattyer)، آرتمیس (Artemis) در یونان، دیانا (Diana)، فون‌ها (Fune)، سیلوانوس (Silvanus)، پالز (Pales)، پالس (Pales) در رُم، هاتور (Hathor)، نمور (Nemur)، آپیس (Apis)، باکیس (Bacis)، حتی رها (Ra) و بس «اِئس» در مصر باستان، پرتیوی (پرشییوی) (Prithivi)، رودرا (Rudra)، ناندین (Nandin)، واستر (Vaster)، حتی خود شیوا (Siva) و بودا در هند، اودوملا (Ausumla) در اسکانندیناوی، سرنونوس (Cernunnos) در قوم سلتی، اِتن (Ethana)، لَهَر (Lahar)، گشتیانا (Gestiana)، حتی انکید و گیل‌گمش در اسطوره‌های بین‌النهرین، لجسچی (Ljeschi) در روسیه، بعل زبوب (Beel zebub)، بهیموت (Behemoth)، حتی یهوه در آیین یهود، مهر (میترا)، گوش اورو، بهمن، حتی زرتشت در آیین میترای و زرتشتی به عنوان حامیان و اسطوره‌های حیوانی مطرح می‌باشد. برکت‌دهی و نعمت‌بخشی، حفاظت از جانوران سودمند و اهلی، جزادهی حیوانات و مردمان ستمگر و دروغگو، از مهم‌ترین این کارکردها می‌باشد. این اسطوره‌ها همواره در شمایی نیمه‌انسان - نیمه‌حیوان با پوشش و هیبتی عظیم و گاهی خوف‌آور دیده می‌شوند. گاو یکی از مقدس‌ترین و مهم‌ترین حیوانات مورد حمایت این خداشناسان می‌باشد که در اسطوره‌های ایرانی نیز از جایگاه و اهمیت والایی برخوردار است. حیوانی که نماد آفرینش، زاینده‌گی، باروری و باران‌زایی در آیین ایرانی است. اهمیت و نقش هستی‌شناسی این حیوان در آیین‌های ایرانی باعث خلق خدای - شبانی ایزدی گشته که مورد تقدس دامداران و کشاورزان فلات ایران می‌باشد. «سیاه‌گالش» یکی از این اسطوره‌ها در باورداشت‌های عامیانه مردم گیلان و مازندران می‌باشد که با توجه به «خویشکاری» مشابه آن با نمونه‌های جهانی خود می‌توان ردّ پای آن را در ازمینه تاریخ باستان تحلیل و جستجو نمود.

گفتنی است که پیش از این، چند تحقیق مختصر به‌وسیله استادان به نامی چون جابر عناصری، در مقاله‌ای با عنوان «سیاه‌گالش؛ نگهبان ستوران» و محمد بشرا در کتاب افسانه‌ها و باورداشت‌ها مردم‌شناختی جانوران و گیاهان در گیلان و علی بالای لنگرودی در کتاب گنج‌نامه ولایت بی‌پیش و یا حتی صادق هدایت انجام شده است. اما تنها با نگاهی یکسویه به بررسی اسطوره سیاه‌گالش پرداخته شده است و به تشابه آن با

اسطوره‌های فرهنگ غیرایرانی و مهم‌تر از آن، نقش کاربردی آن توجه نداشته‌اند. از این رو، پژوهش حاضر با نگاهی نو به این موضوع پرداخته است و دریچه‌ای تازه پیش روی خوانندگان عزیز می‌گشاید.

## ۱- گاو در اسطوره بین‌النهرین

تحقیقات به عمل آمده، کهن‌ترین تمدن موجود در جهان را با منطقه‌ای در پیوند می‌داند (میان رودان) که بعدها نام «بین‌النهرین» به خود گرفت؛ تمدنی که در خود اقوام سومر، اکد، بابل، آشور را پرورش داد که از این میان، بدون شک «سومر» تأثیرگذارترین و کهن‌ترین آنها به شمار می‌رود. غالباً چنین می‌پندارند که سومریان از قفقاز، جایی میان دریاچه آرال و خزر برخاسته‌اند و مسیر آنان راهی ماریچ است، همچون جریانی از مواد مذاب کچرو که از شمال به جنوب سرازیر شده، از سرزمین ایران (Perse) می‌گذرد و در بین‌النهرین سفلی که به آنگیر اقوام می‌ماند، در شصت قرن پیش ریخته است. «سه‌گیسون» (نامی که بر خود نهادند)، با ورود به «سرزمین والاتبار» شهرهای لاگاش (Lagash) و شوروپاک (Shourouppak) و اداب (Adab) را که نام‌هایشان در زبان سومری معنایی نداشت و شاید هم امپراطوری را که نخستین ایرانیان (Proto-Iraniens) و سامیان برخاسته از عربستان بنیان نهاده بودند، کشف کردند و با این اقوام، تمدن جدیدی آفریدند که سه عنصر اصلی داشت و همان جا، یعنی در سومر بود که مرز و مَفصل بین تاریخ و ماقبل تاریخ، یعنی خط در ۳۲۰۰ ق.م. آفریده شد؛ قرنی زودتر از آنکه مصریان بدان دست یابند.

بعضی دیگر، سومریان را اقوام خودروی یا بوم‌زاد (Autochlon) در بین‌النهرین می‌دانند که تکامل آنان چون فشفشه‌هایی که آسمان را روشن کرد، با تأسیس شهرها، بنیادها و آفرینش خط کتابت به اوج خود رسید.

عده‌ای دیگر نیز اعتقاد دارند که سومریان (غیرسامی) به قولی، در پایان هزاره چهارم پیش از میلاد، از شرق (شاید آسیای مرکزی) و از راه دریا به بین‌النهرین آمده‌اند، اما به گفته سومرشناس بزرگ، ساموئل کرامر (Samuel Kramer) که سخنش حجت است، از کوهستان‌های واقع در شرق، به آن سرزمین پا نهاده‌اند و بر سکنه ایرانی و سامی منطقه چیره شده‌اند و کهن‌ترین تمدن تاریخی را که بشر شناخته است، آفریده‌اند.

این شواهد و نیز تسخیر «بابل» به دست کوروش، گواه متقنی است بر اینکه در ازمنه تاریخ این دو تمدن (ایران - بین‌النهرین) از لحاظ فرهنگی بر یکدیگر تأثیرهای متقابلی داشته‌اند.

به زعم سر لئوناردو ولی، اقوام بین‌النهرین در گذشته و امروز، میان نمونه‌های ایرانی و سامی جای دارند، اما به نمونه ایرانی نزدیک‌ترند. این تمدن به دلیل استقرار در کناره‌های دجله و فرات به صورت حاصل‌خیزی درآمد بود که با زراعت و تجارت روزگار می‌گذرانیدند. زراعت و کشاورزی باعث اهمیت حیوانات اهلی، به‌ویژه گله‌های گاو و گوسفند و شکل‌گیری روایات افسانه‌ای - اسطوره‌ای و حماسی و ظهور خدایان گردید.

خدایان سومری هر یک مظهر یکی از هنرهای طبیعی بود. آنو (Anw) خدای آسمان و انلیل (Enlil) خالق و فرمانروای زمین و نبئا (نئا) (Ea) خداوند دریاها و آب‌ها، و خدای خیر و شفا، و نانار (Nannar) یا سین (Sin) خداوند ماه، و شمش (شاماش) (Shamash) خدای خورشید و ایشتار (Ishtar) خدای عشق و باروری بود.

بر روی نقوش برجسته و معماری‌های آن تمدن، همواره تصویر حیوانات به چشم می‌خورد؛ گوزن، عقاب، شیر، و نیز گاو از مهم‌ترین این نقوش می‌باشد. «بر روی مهر سارگن» نقش یک انسان اساطیری دیده می‌شود که اغلب احتمال تصویر گیلگمش می‌باشد. یک زانوی این قهرمان افسانه‌ای روی زمین خم شده است. در دست او گلدانی است که از آن، دو نهر جاری است. در وسط مهر، میان دو هیکل انسانی، دو گاو پشت به پشت هم داده‌اند و سرهای خود را بالا گرفته‌اند و از این آب می‌نوشند. میان شاخ‌های این دو گاو، قطعه‌ای است که روی آن نام سارگن حک شده است. در یک چنگ سومری که از چوب ساخته شده، طلا با مواد دیگر به گونه‌ی جالبی ترکیب شده است. جعبه‌ی طنین بر گاوی از طلا منتهی می‌گردد. چشم‌ها، ریش و نوک شاخ‌های گاو از سنگ است و ترکیب این سنگ‌ها با طلا، قیافه‌ی گستاخی به گاو می‌بخشد. سطح محدود بر گاو به چهار قسمت تقسیم شده است و با صدف روی زمین سیاه، حیواناتی نقش شده است که به صورت حیوان، اعمال انسانی را انجام می‌دهند. کمی آن سوی تر، در میان آثار مکشوفه از آشور نیز شاهد فرشتگان بالداری می‌شویم که سر آنها شبیه انسان و بدنشان مانند گاو می‌باشد. نمونه‌های مشابه استفاده از این نقوش حیوانی را نیز (بُز کوهی، گاو نر، خرس، اسب، مار، شیر بالدار...) در آثار کشف شده از کاوش‌های شوش، سیلک، لرستان، تورنگ‌تپه، تپه‌حصار، آذربایجان که مربوط به سه هزار سال قبل از میلاد مسیح است، دیده می‌شود که در آن، نقش گاو از مهم‌ترین نقوش استفاده شده در این تمدن‌ها می‌باشد که البته تصادفی نبوده است و ذهن هر انسان جستجوگری را به سمت و سوی کشف مشابهات فرهنگی بین این دو تمدن سوق می‌دهد. علاوه بر این نقوش، پیکرک‌های کشف شده از رب‌التوعی برهنه نیز به ما اجازه می‌دهد که از قرابت‌های تمدن بین‌النهرین که سکنه بدوی آن از همان منشاء سکنه نجد ایران بودند، دفاع نماییم.

گیرشمن نفوذ قوی بین‌النهرین را مربوط به اواخر قرن‌های پیش از ۳۰۰۰ ق.م. در تمدن شوش می‌داند. او می‌گوید:

«شوش تنها ناحیه جنوب ایران نبود که تحت نفوذ غربی قرار گرفته بود. حفاریات اخیر در شمال شرقی خلیج فارس نشان داده است که سراسر ساحل شمالی آن، منطقه نفوذ جدید را پذیرفته بود. به نظر می‌رسد که فرهنگ مذکور (بین‌النهرین) از نواحی مجاور جیحون و سیحون، از دشت‌های ترکستان روس یا شاید از نواحی دورتر، قلب آسیای مرکزی آمده باشد. این فرهنگ در شمال شرقی نجد ایران گسترده شد، اما بعداً در شمال اهمیتی روزافزون یافت و آنگاه طول کرانه دریا (دریای خزر) را پیموده، در کاپادوکیه رسوخ یافت» (گیرشمن، ۱۳۸۴: ۳۰).

یکی دیگر از مستندات شگرف که از رابطه بین‌التهرین و تمدن ایرانیان پرده برمی‌دارد، روایت اسطوره یا حماسه گیل‌گمش می‌باشد که کهن‌ترین ادبیات جهان و سومری اصل می‌باشد. بررسی تطبیق اسطوره‌های ایزدی این اثر (گیل‌گمش) با ادبیات اوستایی و متون کهن پهلوی و یا حتی ادبیات ودائی (اسطوره‌های ایندرا، میترا، گئوش اورون) ناگفته‌های رازآلود این شباهت را بیان می‌نماید. «گاو» به عنوان حیوان مقدس و متبرک، نادرترین جانوری است که به طرزی نمادین با مفاهیم کاملاً مشابه (همچون برکت‌دهی، باران‌زایی و باروری) در این آثار تکرار شده است. گاو در بین اقوام سومری و سامی، نماد باروری و حاصل‌خیزی زمین می‌باشد. از گاوهای مشهور می‌توان به گاوهای نر زیر اشاره داشت: رامن (Ramman)، آشور (Asshur) و ادد (Adad) که بر گاو نر سوارند، «گاوهای نر آسمان» هستند. مردوک (Marduk) یا مردانه (Merodach) با گودیبر (Gudibir) مشخص می‌شود، «گاو نر نور» خورشید، اینل (Enil) یا انکی (Enki) «گاو نر وحشی زمین و آسمان است»، با سین (Sin) ایزد قمری به شکل گاو نر است، تشوب (Teshub) ایزد خورشید هیتیان نیز به شکل گاو نر است، یکی از جنبه‌های «ئا» (Ea) در نقش سرور جادویی و غالباً در هنر سومری، نگهدارنده بادهای در هستند، بعل (Baal) یا بعل (Bell) سوری و فینیقی، ایزد شمسی باروری گله‌ها و حاصل‌خیزی زمین نیز با گاو نر نمادین گشته است. «گاو نر راهنما»ی آکدی، سال منطقه البروجی را آغاز می‌کنند. گاوهای بالدار نگهبان ارواح هستند.

گاو در حماسه گیل‌گمش که مربوط به گیل‌گمش (Gilgamesh) شاه نیمه‌اسطوره‌ای ارخه (اوروک) (Uruk) / وارکه (Warka) پنجمین شاه از نخستین دودمان شاهان سومری‌نژاد است، در شکل معنایی، اغلب به عنوان نماد قدرت به کار رفته است. گیل‌گمش بازمانده خداگونه از نسل پدری (لیلو؛ Lillu) است که آن را منتسب به دیو می‌دانند. گیل‌گمش با هیبت اسطوره‌ای خود، از سوی ایزدبانویی، همچون گاو وحشی آفریده شد که یادآور قوای طبیعت می‌باشد. گیل‌گمش زورمند، چونان نرگاو وحشی با قدرتی تمام فرمان می‌راند. او با ریش انبوه و هیبتی نیم‌انسان - نیم‌خدا (دوسوم ساحت انسانی و یک‌سوم خدایی) آدمی را به یاد اسطوره‌های یونان و رُم باستان و پان‌ها می‌اندازد. گیل‌گمش «سرور جانوران» و «خدای شبان» یا «روح - جنگل» است.

احمد شاملو در ترجمه الواح به دست آمده از حماسه گیل‌گمش درباره ویژگی‌های این اسطوره آورده است: «او (گیل‌گمش) دو پاره از او، خدا و یک پاره از او، آدمی است... گردن‌افراخته و به زورمندی همچون نرگاو وحشی و عظیم است... او گیل‌گمش - شبان اوروک شهر - او - شبان مردم خویش و شاه ایشان است...» (شاملو، ۱۳۸۲: ۲۴).

او به موی، آن چنان است که زنی، خرمن مویش زورمند، چنان چون سنبله‌های گندم می‌روید، نه از آدمیان کسی را می‌شناسد، نه از یاران مدینه‌ای. پوشاک را پوشینه‌ای چون شکان (Shakkan) خدای رمه‌ها و جانوران) به بر دارد. با غزالان گیاه دشت همی چَرَد، با درندگان در آبدان‌ها آب می‌نوشد، با جانوران وحشی در آب شادی همی‌کند...» (همان: ۲۶) و «او مردی است که از اعماق دشت فراز آمده، در همه مرز و بوم بنیروتر

کس است، آکنده به زورمندی. هر بازوانش به قدرت یکی صخره انوست، هماره بر پهنه دشت می‌گذرد، هماره با رمه وحوش‌اش در چراسست» (همان: ۲۹):

«هماره گام‌هایش با رمه وحوش خویش گرد آبدان‌هاست... مردمان او را مرد وحشی که مانند خدای است، می‌خوانند. روسپی او را همچون گاو نری وحشی که قوتش بر همه مردمان سر است، می‌خواند. گیل‌گمش مرد شادی‌ها و سختی‌هاست. او که نه شباهنگام به خواب می‌رود و نه به روز. گیل‌گمش زاده لیلو و نین سن (Ninsun)، نره‌گاو گسسته‌زنجیر است که مردمان از ظلم او شکایت به خالق او روک می‌برند. ستم گیل‌گمش بر مردان جوان از طریق نگه داشتن مداوم ایشان به زیر سلاح صورت می‌گرفته است و بر دختران جوان از طریق حق تصاحب ایشان در شب عروسی...» (همان: ۴۰).

از دیگر موجودات اسطوره‌ای در حماسه کهن گیل‌گمش، انکیدو (Enkidou) می‌باشد. التماس شهروندان و علیای ستم‌دیده از ستم گیل‌گمش به سوی خدای بزرگ آسمان، آنو (Anw) و اجرای دستور او از سوی الهه آرورو (Arourou) منجر به خلق انکیدو، خویشتن دیگر (Alter ego) و همزاد گیل‌گمش می‌گردد. انکیدو در صحرا زاده شد. آرورو او را از خاک رُس آفرید، بی‌آنکه خون حیوانی را با آن بیامیزد... هیبت ظاهری انکیدو نیز با اسطوره سیاه‌گالش شباهت‌های فراوانی دارد. هم تنش پوشیده از موی است و گیسوانی چون زلف زنان دارد، طره‌های زلفش چون دسته‌های سخت و زیر گندم روئیده‌اند، به سان خدای شکان (Shakkan) جامه پوشیده است. با غزالان علف می‌چرد، با جانوران جنگلی از چشمه‌سار به سیری آب می‌نوشند و همراه جانوران وحشی با لذت آبتنی می‌کند که این موارد نیز قابل تطبیق با سیاه‌گالش می‌باشد: «انکیدو، انسان - جانوری درنده است با پیکر ورزا و گیسوانی به سان زلفان زن و این سرشت آمیخته، هفت‌جوش او را وقف پسر ماده‌گاو الهی می‌کند؛ یعنی انسان‌خدایی با رفتار گاو وحشی» (یانیک، ۱۳۸۰: ۲۲-۲۳).

سیاه‌گالش نیز چون انکیدو و گیل‌گمش، انسان‌خدایی با رفتار گاو وحشی و حامی حیوانات حلال‌گوشت و حرف‌گوش‌کن است. این نرگاوان ایزدی، همچون سیاه‌گالش، علاوه بر حمایت از حیوانات چهارپای اهلی، وظیفه تأدیب و قربانی کردن چهارپایان سرکش و اهریمنی را نیز بر عهده دارند. هوواوا (هوم بابا؛ Houmbub / خومبه‌به) نره‌گاو آسمانی یا اژدها و غول وحشتناک جنگل سدر، نمونه‌ای از این گاوان سرکش می‌باشد که به دست گیل‌گمش و با حمایت انکیدو، مجازات و قربانی می‌شود. گیل‌گمش پس از کشتن این نره‌گاو آسمانی به دیدار یشتاروت (Astaroth) (ایشتار؛ Ishtar - اینانای سومری؛ Innana) می‌رود. ایشتار، الهه نشاط عشق، به گیل‌گمش دل می‌بازد، اما در تقاضای عشق خود، جوابی سرد دریافت می‌کند. پس خشمگین به سراغ پدر آسمانی می‌رود: «ورزا و آسمانی به من بده تا گیل‌گمش را بکشد و خانه‌اش را به آتش بکشد. اگر ورزا و آسمانی را به من ندهی، من در خانه‌اش را خواهم شکست و به جهان زیرین خواهم رفت و در آنجا مردگان را باز خواهم آورد» (همان: ۸۸-۸۸).

کشتن و قربانی شدن گاوهای آسمانی، نه تنها عامل دستیابی و حرکت متعالی قهرمان حماسه (گیل‌گمش) به سوی زندگی جاوید است، بلکه به طور معنایی با آیین‌های رستاخیزی و زندگی مجدد طبیعت نیز در ارتباط است. کلید این ارتباط، در فهم رابطه گاو با جهان زیرین نهان می‌باشد. در بخش‌های پیشین، ارتباط معنایی قربانی کردن گاو در فصل بهار و زایش مجدد طبیعت در میان اقوام و آیین‌های مختلف بیان شد. در حقیقت، سفر معنوی گیل‌گمش نیز حاوی همان عناصر بنیادی همچون سفر، ازدهاکشی، مرگ، رستاخیز و پیوند مقدس می‌باشد و از اسطوره‌هایی است که به لحاظ معنایی با آیین‌های بهاری ارتباط تنگاتنگی دارد که نمونه مشابه آن را می‌توان در آیین‌های ایرانی نظیر کوسه برشین، میر نوروزی، عروس‌گلی و یا حتی اسطوره سیاه‌گالش یافت. این آیین‌های بهاری به نوعی روایتگر باروری طبیعت، وفور نعمت و مرگ قحطی و خشکسالی می‌باشد. گاو نماد و سمبل این باروری و خشکسالی است. جنبه‌های دوگانه این اسطوره از دیگر نقاط مشابه آن با اسطوره سیاه‌گالش می‌باشد. او نیز زندگی می‌بخشد و جان می‌ستاند. زندگی و مرگ در چرخه این اسطوره نیز روایتگر جهان معنوی و قداست بخشی به جهان است.

اگر انکیدو و گیل‌گمش نمایندگان نرّه‌گاوهای ایزدی خوب هستند، خومبابا و نرّه‌گاو (یا ایزدی دیگر که از سوی خدای آسمان در اختیار ایشتار قرار می‌گیرد) نیز نمایندگان اهریمنی و خشکسالی هستند، خدای آسمان در جواب خواهش الهه می‌گوید:

«اگر از من ورزا آسمانی را می‌خواهی، (بدان که) در سرزمین اوروک، هفت سال چیزی جز کاه (برای خوردن) نخواهد ماند. آنو که نمی‌تواند هیچ چیز را از دخترش دریغ دارد، افسار ورزا و آسمانی را به دستش می‌دهد. ورزا رود فرات را با سر کشیدن هفت جرعه بزرگ می‌خشکاند، چنان می‌غرد که زمین شکاف برمی‌دارد و چاله‌ها خاکستر جنگجویان را می‌بلعد (ر.ک؛ همان: ۹۱).

این روایت همانند خواب فرعون مصر، رابطه هستی‌شناختی گاو را با زایش توصیف می‌نماید.

آنگاه انکیدو به یاری گیل‌گمش می‌شتابد و دم حیوان را گرفته، رانش را می‌کند و روده‌هایش را بیرون می‌آورد. پس انکیدو به سزای عمل گستاخانه‌اش می‌رسد و مرگ او را فرامی‌گیرد. انکیدو بز بلاگردان گیل‌گمش می‌گردد. چرخه شگرف کشته شدن گاو تا قربانی شدن گاو، در ادبیات ودایی - اوستایی نیز دیده می‌شود. در روایت سومری آمده است:

«انجمن خدایان مرکب از آنو، بعل، ئا و شش که در خواب بر انکیدو ظاهر می‌شوند، حکم می‌کنند که هر دو باید بمیرند، چون هر دو در آن دست داشته‌اند. اما بعل فتوی می‌دهد که تنها انکیدو به سزای عمل گستاخانه و حرمت‌شکن خواهد رسید، نه گیل‌گمش» (ستاری، ۱۳۸۰: ۳۷).

در این حماسه، تا قبل از این صحنه، ذکری از حرمت‌شکنی و نقض حریم مقدّس و اهانت به «تابوها» (گاوان) به میان نمی‌آید و تنها در این بخش چنین مسئله‌ای مطرح می‌شود.

مشابه این صحنه در روایات ودایی - اوستایی نیز آمده است:

«خدایان در شورایی مصمّم می‌شوند که سومه را بکشند (خدای زندگی، آب حیات، یکی از القاب ماه، و گاو، نماد باران) و یَو (Vayu) خدای باد متقبّل این امر خطیر می‌شود. پس برای اجرای منظورش از میترا و ارونا یاری می‌خواهد، اما میترا از این تکلیف امتناع می‌کند و می‌گوید من جز مهر یاری برای کس نمی‌خواهم. سرانجام میترا و ارونا به این شرط حاضر می‌شوند تا در قتل سومه دخالت کنند که پاره‌ای از قربانی نیز سهم آنان شود. پس مراسم قتل پایان می‌پذیرد و سومه را میان دو سنگ خرد می‌کنند. میترا الزاماً باید شیره سومه سهم خود را بر زمین بپاشد تا جانوران و گیاهان روی بسیط زمین به وجود آیند» (رضی، ۱۳۸۱: ۱۴۶).

در حقیقت، قربانی شدن گاو مقدّس (چون انکیدو)، یعنی جریان آب حیات بر زمین و حادث شدن رستاخیز طبیعت، از دیگر موارد موجود در بطن این روایت، قربانی شدن انکیدو به جای گیل‌گمش (شاه جانوران) یا شاه طبیعت می‌باشد. نقش نمادین انکیدو در مراسم شاه‌کشی به سبب تعرّض و بی‌حرمتی به نوامیس مردم و همخوانی نمادین تظلم‌خواهی رعایا با تجاوز به ناموس (زمین) یا رخت بستن برکت از مزارع کاملاً مشخص است و هم برکت‌دهی به زنان جوان از رسم‌های به جا مانده از این آیین کهن است که تا زمان‌های نه‌چندان دور، در مناطق گیلان و مازندران از سوی اربابان منفعت‌طلب اجرا می‌شد. نقش برکت‌دهی و حفاظت از حیوانات چهارپای اهلی، گله‌های گاو و گوسفند، حامیان اصلی بشر در زندگی و قداست بخشیدن به هستی، نزول باران، تشبیه خاطیان و تملک بر گاوان (ابرهای باران‌زا - زنان) از مهم‌ترین وظایف خدای شبان می‌باشد. بُنمایه‌های این نقش، طبق روایات مذکور، به ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح بازمی‌گردد. گیل‌گمش نمونه نمادین این تاریخ است. حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا قدمت اسطوره سیاه‌گالش نیز به این دوران بازمی‌گردد؟ هرچند نشانه‌هایی از ایزدان ودایی و اوستایی در این اسطوره مشاهده می‌شود، اما آیا نمی‌توان اسطوره سیاه‌گالش را محصول تحلیل زرتشتی در دوران اصلاحات سیاسی و دینی او دانست؟ اگر میترا به لحاظ سیاسی، جایگاه خود را به مزدا اهورا می‌بخشد، آیا این تصوّر را نمی‌توان داشت که این اسطوره نیز تغییر شکل یافته ایزدان بین‌النهرینی است؟ آیا اسطوره سیاه‌گالش با هیبت مهیب و دیوآسایش نمی‌تواند بازمانده نسل اقوام اولیّه شمالی ایران باشد که در اثر تعامل و برخورد بین‌فرهنگی با تمدن‌های بین‌النهرین در ۳ هزار سال قبل از میلاد مسیح شکل گرفته است؟ آیا این اسطوره نمی‌تواند نوعی عملکرد سیاسی زرتشت برای دیدگاه‌های دوه‌پرستان شمالی و تغییر تدریجی آن باشد؟ این موارد نمونه پرسش‌هایی است که البته نویسنده قصد ندارد به آنها پاسخ صریح دهد، اما طبق اسناد و مدارک، این فرضیه‌ها می‌تواند مورد قبول واقع شود.



## ۲- گاو در اسطوره ایران

گاو در نزد آریایی‌ها نیز از اهمیت فراوانی برخوردار بوده است. گاو هم جنبه تقدس و خدایگانی داشت و نیز در جمع خانواده، از اعضای آن شمرده می‌شد. این تقدس در میان ساکنان اولیه فلات ایران نیز به چشم می‌خورد. از سوی دیگر، میان هیتیان ریشه کهن گاوپرستی را مشاهده می‌کنیم. رب‌التوع بزرگ، خداوندگار رعد و توفان به‌وسیله حیوانی مقدس، یعنی گاو تظاهر و تجلی کرده است. این حیوان مفید که سابقه‌ای بسیار در تاریخ پرستش دارد، از کهن‌ترین ایام در آناتولی مورد نمایش قرار گرفته است و به همین مناسبت است که کوهستان بلند این سرزمین، توروس (Tauros)، یعنی «گاو نر» خوانده شده است... و به هر انجام، در آناتولی که کوهستان بلند آن به نام این خدا خوانده شده است، مراسم عبادت این خدا در همان کوهستان انجام می‌شده است و در آنجا ستایش‌گاه‌ها و عبادت‌خانه‌هایی برایش ترتیب داده بودند. به نظر می‌رسد که از این نقطه، عبادت این حیوان به جاهای دیگر و مناطقی که در پرستش این خدا شهرتی دارند، نفوذ کرده باشند و این مناطق عبارتند از: مصر، بابل، هند، کشورهای اژه و یا حتی اروپا. به این نکته بسیار مهم نیز باید توجه داشت که یکی از خاستگاه‌های بسیار مهم مهرپرستی یا میتراپرستی، یعنی میترای گاوواژن را همین منطقه می‌دانند...

در اسطوره هیتی‌ها آمده است:

«ته‌له‌پی‌نو که رب‌التوع نعمت و فراوانی محصول است، در آغاز فصل زمستان به موجب نارضایتی از بندگانش، از کشور خود مهاجرت می‌کند. با این مهاجرت، فقر، گرسنگی و درماندگی در کشور پدید می‌شود... تا اینکه سرانجام در آغاز بهار، زنبور عسل وی را می‌یابد و به کشورش بازمی‌گرداند و در نتیجه، با آغاز بهار و ورود خدا، نعمت و فراوانی نیز به مردم بازمی‌گردد» (کراسنو و لکا، ۱۳۸۲: ۹۱-۹۲).

در پژوهش‌های دیگری آمده است که خاستگاه مردم نخستین آمازون، سیبری بوده است که خاستگاه اقوام آریایی نیز هست. در گذشته تصور می‌شد که این اقوام آسیایی از کانادا به آمریکای جنوبی رفته‌اند، حال آنکه به تازگی ثابت شده که شماری از آسیایی‌ها نیز بیش از ۵۰ هزار سال پیش، از راه قطب جنوب، بین‌النهرین، هند و دایمی (میترا - ورونه)، آناتولی، آریایی (سکاها هیتی‌ها)، مهر یا میتراپییم، زرتشت به آنجا رفته‌اند. کهن‌ترین «خداگونه» بومیان آمریکای جنوبی، خداگونه «آقای حیوانات» است.

طبق روایات اساطیر زرتشتی نیز اهورامزدا آفریدگان خود را در شش مرحله (شش گاهنبار) می‌آفرید. در نخستین گاهنبار، آسمان، سپس آب، زمین، گیاهان و در پنجمین گاهنبار خود، جانوران اهلی را می‌آفریند که از آن جمله، گاو و گوسفند است. در این روایت، گاو نخستین موجودی است که اهورامزدا می‌آفریند و آنگاه در گاهنبار ششم، کیومرث را خلق می‌کند.

ریشه کلمه «گاو» در اوستا، «گَو» (gav) است و واژه «گَو» (gava) به معنی گاو نر و

نیز ترکیب «گودئو» (gava-daenu) اختصاصاً برای نامیدن گاو ماده به کار رفته است. کلمه گاو اغلب در «goa» در اوستا به معنی «گاو نر» و «گوساله» آمده است. همچنین این کلمه به معنی «جانوران سودمند و چارپایان» نیز آمده است. علاوه بر این، در سه مورد به مادر زمین و روان زمین اطلاق شده است (ر.ک؛ عبدالهی، ۱۳۸۱: ۸۴۵).

در بندهش آمده است که اورمزد، «گاو یکتاآفریده را در ایرانویجه آفرید؛ به میانه جهان، بر بالای رود وه‌دایتی که در میان جهان است. آن گاو، سپید و روشن بوده چون ماه که او را بالا به اندازه سه نای بود، برای او آفریده شد آب و گیاه؛ زیرا در دوران آمیختگی، او را زور و بالندگی از ایشان بود» (بهار، ۱۳۸۱: ۴۶). پس آنگاه اهریمن بر او چیره می‌شود: «چون گاو یکتاآفریده در گذشت، بر دست راست افتاد. کیومرث پس از آنکه درگذشت، بر دست چپ. پس از اعضای آن گاو، ۱۲ نوع گیاه درمان‌بخش و ۵۵ نوع غله به وجود آمد. پس نطفه گاو به ماه پایه رسید و در آنجا پالوده گشت و از آن، یک جفت گاو نر و ماده پدید آمد» (همان).

همچنین در بندهش آمده است:

«چون درگذشت، به سبب سرشت گیاهی، از اندام‌های [فروافتاده] گاو، پنجاه و پنج نوع غله و دوازده نوع گیاه درمانی از زمین رُست. روشنی و زوری که در تخمه گاو بود، به ماه سپرده شد. آن تحفه به روشنی ماه پالوده شد و به همه گونه‌های آراسته شد. جان در او کرده شد و از آنجا جفتی گاو، یکی نزدیکی ماده ابر زمین آورده شد. سپس بر زمین از هر نوعی دو تا، یعنی دویست و هشتاد و دو نوع فراز پیدا شدند، به اندازه دو فرسنگ... گوسپندان بر زمین و مرغان در فضا ماندگار شدند و ماهیان در آب شنا کردند که تغذیه کامل آفریدگان از ایشان بود» (همان: ۶۵).

از این روایت مشخص می‌گردد که بین «گاو» و «ماه» رابطه‌ای کنایی برقرار است و گاو با ماه یکی دانسته می‌شود. مهم‌ترین سند این مدعا، در اوستا است. یشت هفتم به نام «ماه‌یشت» به این ارتباط می‌پردازد؛ خشنودی ماه در بر دارنده تحفه گاو را و گاو یگانه‌آفریده را و چارپایان گوناگون را... :

«درود بر ماه در بر دارنده تحفه گاو! درود بر ماه، هنگامی که می‌نگریمش. درود بر ماه، هنگامی که می‌نگردمان... ماه در بر دارنده تخم گاو؛ آن اشون و زد اشه را می‌ستاییم. اینک ماه را دریافتم، فروغ ماه را نگرستم، فروغ ماه را دریافتم... هنگامی که فروغ ماه بتابد، همیشه در بهاران گیاه سبز از زمین بروید... ماه در بر دارنده تخمه گاو؛ آن بخشنده را یومند ابرومند، آن تابنده ارجمند بختیار توانگر چالاک، آن سودمند گیاه‌رویاننده آبادکننده، آن بَغ درمان‌بخش را می‌ستاییم. ماه در بر دارنده تحفه گاو را برای فرّ و فروغش با نماز [ی به بانگ] بلند و با زور می‌ستاییم. ماه اشون در بر دارنده تخمه گاو، آن اشون و زد اشه را با هوم آمیخته به شیر، با زبان خرد و فشره، با اندیشه و گفتار و کردار نیک، با زور و با سخن رسا می‌ستاییم... درود می‌فرستم به ماه در بر دارنده تخمه گاو، به گاو یگانه‌آفریده، به چارپایان گوناگون» (دوستخواه، ۱۳۸۴: ۱۰۰۴).

پیش از ظهور زرتشت، ماه سرچشمهٔ عسل بوده است. پس از کشته شدن گاو، نطفه‌اش به ماه رفته، در آنجا پاکیزه می‌شد و همین نطفه بود که موجب قوام و رویش گیاهان و سلامت و ازدیاد چارپایان است. نشان ویژهٔ مقام پارسی و سرچشمهٔ عسل است. در ایران، هنوز هم این عقیدهٔ کهن، به‌ویژه در میان کشاورزان باقی مانده است که نور ماه در رویاندن و به ثمر رساندن گیاهان و میوه‌ها تأثیر بسزایی دارد (در مرحلهٔ پنجم مقام پارسی، دست به‌وسیلهٔ عسل تطهیر می‌شود) (ر.ک؛ رضایی، ۱۳۸۱: ۹۴).

در بندهش آمده است:

«ماه، مژه‌بخش جهان است و پانزده [روز] افزایش و پانزده [روز] باریک شود و به افزار گشنان (= آلت تناسلی) همانند است که چون برافرازد، تخم به مادگان دهد. چنین گوید که ماه، ایزد مژه‌بخشندهٔ ابرواند (= ابردار)؛ زیرا ابراز اوست که پیش آید، گرمابخش [اوست]؛ زیرا اندر جهان از اوست که درختان گرمتر [بوند]. زویشمند است؛ زیرا رمهٔ گوسفندان را بیفزاید، سودمند است؛ زیرا هر چیز را تازه دارد، نیکوی آبادی‌اومندست؛ زیرا همهٔ آبادی‌ها از او بهتر سازد، آیف‌بخشنده (= بخشندهٔ حاجات) است؛ زیرا در زمان، آیف‌تی را که به‌حق خواهند، بدهد» (دوستخواه، ۱۳۸۴: ۱۵۳).

چنان‌که مشاهده می‌شود، در بندهش آمده است که «آب به ماه پیوند دارد» و ماه، «ایزد فره‌بخشنده ابردار» خوانده می‌شود و «مژه‌بخش جهان» است. پس «گاو» نماد «ماه» است و دریاها همچون «آب» نیات» بخشایندهٔ فر است و «سودآور است».

دربارهٔ رابطهٔ بین «گاو»، «آب» و «دریا» نیز در بندهش، در بیان اسطوره و هجرگاه Vahdarga و دخترش فرانگ Franag آمده است:

«و هجرگاه برای آنکه فر را به پسرانش منتقل کند، گاوی پدید آورد که مقدس بود. گاو را کنار برکه‌ای بست، تا آن فر را با آب از ساقه بکند. پس از آن، شیر گاو را به پسرانش نوشانید و آنها جاودانگی یافتند. خدایان برای آنکه به آب حیات یا عصا زنگی دست یابند و آن را همیشه در اختیار داشته باشند، درصدد برآمدند تا سوم (گاو) را بکشند. سوم که هم ماه است و هم خدای ماه، چهار همسر داشت و چون به یکی از آنها مهر سرشاری می‌ورزید، به زوجهٔ دیگرش که دختران دکش Daksha بودند (دکش یکی از پرچابتی‌ها Pradhapati بود و پرچابتی‌ها ده موجود نیرومند افسانه‌ای بودند که بزهما Brahma آنان را آفریده بود، به پدر خود از بی‌مهری سوم شکایت بردند و دکش، سوم را به بیماری سختی گرفتار ساخت» (رضایی، ۱۳۸۱: ۷۳-۷۴).

از نکات قابل توجه دیگر، رابطهٔ بین زاینده‌گی و باروری زمین با گاو می‌باشد. گویی گاو معادل و هم‌ارز «زن» گرفته شده است که نطفهٔ او با افزار گشنان [= آلت تناسلی] ماه بارور می‌شود. خود میترا هم گاو نر (Aršan) است که گاو ماده او را به یاری می‌خواند؛ زیرا گاو ماده را می‌ربایند و او می‌خواهد گلهٔ خود را باز یابد. افزون بر این، در

بخش معاد بندهش که ملاقات روان مرده و من برترش را شرح می‌دهد، روان از برخورد با یک گاو آغاز می‌کند. اگر روان، پاک و درست باشد، در نیمه راه می‌بیند که چیزی به دیدن او می‌آید به هیبت یک گاو فربه و ملامال از شیر، و روان از آن آسایش و آرامش به دست می‌آورد. گاو معمولاً دختر جوانی است که به ملاقات روان می‌آید و اینگونه گوشورون، روان گاو ایزدبانوست.

چنان که قبلاً ذکر شد، به زعم مهرپرستان، قربانی گاو موجب رستخیز در طبیعت می‌شد، اما در زمان زرتشت، جلوی این قربانی گرفته شد، مگر در موارد دعا و نیایش، آن هم نه در قربانگاه‌های میتراپی، بلکه در بلندای کوه و در فضایی باز و آزاد. علت این تغییر رویه و اصلاح زرتشت را باید در همان روایات اسطوره‌ای پیدا کرد. در اوستا آمده است که چون گاو نخستین جان سپرد، روان او از کالبدش به در آمد و از تباهی زمین و شقاوت آدمی به درگاه اورمزد نالید و از او درخواست کمک کرد تا آنگاه که اورمزد زرتشت را به عنوان حافظ و نگهبان حیوانات سودمند معرفی نمود.

روایت دوستخواه از این روایت در اوستا چنین است:

«گوشورون (روان گاو) نزد شما گله‌گزار: مرا برای چه آفریدی؟ که مرا ساخت؟ خشم و چپاول و تندخویی و گستاخی و دست‌سازی مرا یکسره در میان گرفته است. مرا جز تو پشت و پناه دیگری نیست. اینک رهاننده‌ای شایسته به من بنمای» (دوستخواه، ۱۳۸۴: پسنه‌ها ۲۸).

آنگاه آفریدگار جهان از آشه پرسید:

«کدامین کس را سزاوار زدی جهان می‌شناسی تا بتوانیم یاوری خویش و تخشایی به آبادانی جهان را بدو ببخشم؟... یگانه‌کسی که من در اینجا می‌شناسم که به آموزش ما گوش فراداده، زرتشت پستمان است. تنها او خواهان آن است که سرودهای ستایش فردا و آشه را به گوش [مردمان] برساند و هم از این روست که او را گفتاری شیوا و دلپذیر دادیم. آنگاه گوشورون برخروشید: آیا [من] باید به پشتیبانی نارسای مردی ناتوان خرسند باشم و به سخنان او [گوش فرادهم]؟! به راستی مرا آرزوی فرمانروایی توانا بود. کی فرا خواهد رسید آن زمان که چنین کسی با دستانی نیرومند مرا یاری دهد؟» (همان: ۲۹).

در بندهش نیز آمده است:

«گوشورون که روان گاو یکتاآفریده است، از تن گاو بیرون آمد، پیش گاو بایستاد، چونان یک‌هزار مرد که به یکبار بانگ کنند. به هر فرد گله کرد که تو سالاری آفریدگان را به که هستی که زمین را لرزه درآفتاد، گیاه خشک و آب آزرده شد؟ کجاست آن مرد که گفتی می‌آفرینم تا پرهیز بگویدی؟ هرمزد گفت که: بیماری گوشورون؟! از آن اهریمن بیمار گشته‌ای و کین دیوان را بر خود هموار کرده‌ای؟! اگر آن مرد در این زمان می‌شد آفرید، این ستمگری اهریمن نمی‌بود. گوشورون به همان آیین

به ستاره‌پایه فراز رفت و گله کرد، و فرازتر تا ماه‌پایه رسید. به همان آیین گله کرد تا خورشیدپایه نیز به همان آیین گله کرد. پس هُرمزد فروهر زرتشت را بدو بنمود که بدهم به گیتی کسی را که پرهیز بگوید. گوشورن خرسند شد و پذیرفت که دام را بپرورم» (همان: ۴۷).

اما گوشورون کیست؟! یشت نهم در اوستا به واسپا یا گوشورون اختصاص دارد. در کرده یکم از این سرود، هوشنگ پیشدادی در بالای البرز، صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند پیشکش می‌کند تا درواسپ توانا او را در پرورش گله‌ها، فریدون و پسر آبتین را در کامیابی بر اژدی‌هاک، کیخسرو را در کامیابی بر افراسیاب (قاتل پدرش، سیاوش) و... یاری دهد.

گوشورون یا گوش‌اورون که در فارسی به غلط گوش نیز گفته می‌شود، ایزد پاسدار چهارپایان است و نزدیکی بسیار با آیین مهر دارد. گویش در اوستا، «گو»، «گاو» = (گاوش) = «گوش» و در پهلوی، «گوش» و در فارسی، «گاو»، در اصل به معنی «جهان»، «گیتی»، «مجموعه آفرینش» و نیز نام کلی همه چهارپایان و ستوران اهلی است. گاه به جای دو جزء این نام، تنها «گوش» به کار رفته است. «درواسپ» نیز نام دیگر این ایزدبانوست و «گویش‌یشت» یا «درواسپ‌یشت» در ستایش اوست (ر.ک؛ هینلز، ۱۳۸۳: ۱۴۶).

درباره درواسپا نیز باید گفت که *derva* در اوستا به معنی تندرستی است و همین واژه در فارسی امروز نادرست به کار می‌رود. اسب و اسپ اینجا نیز اسم جنس است و همه چهارپایان را در بر می‌گیرد و در آغاز یشت نهم، درواسپا در دست دارنده چهارپایان خرد و بزرگ است و چنین است که ایزد پاسدار چهارپایان، گوشورون و نیز درواسپا نام می‌گیرد و هر جا که نامی از درواسپا است، از وی به عنوان دارنده اسب‌های زین‌شده، گردونه‌های تندرو چرخ‌های فروشنده یاد شده است (ر.ک؛ همان: ۱۴۵).

روز ۱۴ دی ماه سال شمسی نیز گوش (روز)، بدین ایزد اختصاص دارد و آن را روزی نیک و سبک دانسته‌اند. ابوریحان بیرونی در *آثار الباقیه* می‌گوید: «در این روز، ایرانیان سیر و شراب و سبزی با گوشت استعاده‌شده از شیطان می‌خوردند؛ چراکه معتقد بودند که شیاطین پس از قتل جمشید چیره شدند و این کار موجب دفع آنان می‌شود» (کراسنو ولکا، ۱۳۸۲: ۱۰۳).

از این روز با عنوان «گاو کیل» نیز نام برده شده است که در روزهای ۱۶ و ۱۷ دی ماه، گاو شگفتی را نیز که چنین مورد تجلیل قرار می‌گیرد، احتمالاً باید دایه حیوانی فریدون، یعنی گاو پرمایه دانست یا گاو نخست‌آوریده کیومرث. نخستین گاو، جای پسر کیومرث، سیامک را می‌گیرد که در جنگ با اهریمن از پا درمی‌آید و هوشنگ، پسر او که نوه کیومرث است، انتقام پدر (گاو) را می‌گیرد (ر.ک؛ هینلز، ۱۳۸۳: ۱۳۳).

پس اهورامزدا زرتشت را به عنوان حامی چهارپایان در زمین قرار می‌دهد و ایزدبانوی گوشورون یا درواسپ نیز حامی چهارپایان در آسمان‌هاست و سیاه‌گالش در حقیقت، تلفیقی از این دو تجسم است. او بعد زمینی زرتشت و روح معنوی گوشورون است. زرتشت

تجسم روان بیرون از تن یا روان در راه و گوشورون روان اندر تن یا روان نگهبان و نیز روانی است که در جهان مینوی است. از سوی دیگر، می‌توان بین گوشورون و مهر نیز شباهت‌های فراوانی یافت. چنان‌که گفته شد، آفریدگار پس از خلق ششگانه خود، امشاسپندان را می‌آفریند که هر یک نگاهبان آفریده‌ای است و در میان این امشاسپندان، بهمن یا وهومنه، همان اندیشه مقدس و نیک است که در حکم مشاور اهورامزداست که در سمت راستش می‌نشیند. بهمن، هم مظهر خرد و دانای اهوره‌مزدا و هم حامی حیوانات سودمند در جهان (Volnumanah)، امشاسپندی مذکر است.

از میان باشندگان غیرانسان، خروس، از میان گل‌ها، یاسمن سفید و از پوشاک، ردای سفید ویژه بهمن است و روز دوم بهمن‌ماه جشنی بر پا می‌شد که «بهمنجه» یا «بهمنگان» نام داشت. ایزد بانوی درواسپ یا گوشورون از کارگزاران به من می‌باشد.

### ۳- سیاه‌گالش

در باورهای عامیانه مردم مازندران غربی و گیلان، سیاه‌گالش موجودی عجیب و غریب، مهیب، با اندامی بسیار بزرگ و زعب‌آور، گاهی نیمه‌انسان - نیمه‌گاو یا حتی گولی یک‌چشم، یک‌پا، سیاه‌چرده، و در بعضی از روایت‌ها، با اندامی کاملاً انسانی، اما بسیار وحشی و قوی، با موهای بلند و سبیلی از بناگوش در رفته و... آمده است. بسیاری از گالش‌های منطقه اعتقاد دارند او چون شبی بسیار بلندبالا، در حالی‌که شلوار پشمین با نیم‌تنه‌ای بر تن دارد، ظاهر می‌شود. عده‌ای اعتقاد دارند که او ریسمان (زسنی) در دست دارد و این زسن را به چوپانان و گالش‌هایی که وظیفه دامداری خود را به خوبی انجام داده‌اند، به عنوان موهبتی ایزدی می‌سپارد که باعث ازدیاد برکت و فراوانی دام و شیر می‌شود. گالش‌ها اعتقاد دارند که حضور سیاه‌گالش همواره به صورت موجودات جتی است. او ناگهان ظاهر و آنگاه ناپدید می‌شود، اما سیاه‌گالش جین نیست. دامداران منطقه تنکابن اکثراً او را حامی حیوانات چهارپا، سودمند و نگهبان گله می‌دانند. در این باور، گاوها و رمه‌های چوپانان به امید حمایت سیاه‌گالش در کوه و کمر رها می‌شود. هنگام غروب، این صدای (نعره) سیاه‌گالش است که موجب بازگردیدن حیوانات به پناهگاه اصلی خود می‌شود. آنچه که باعث می‌گردد تا گله مسیر خود را گم ننماید، سیاه‌گالش است. او موجودی مقدس در باورهای عامیانه است که موجب خلق روایات و افسانه‌های زیادی شده است. در تمام روایات، نقش دوگانه‌ای برای سیاه‌گالش قائل شده‌اند. او چون دیگر اسطوره‌ها، حد فاصل بین مرگ و زندگی و واسط روحانی و مقدس چرخه هستی‌شناسانه «تولد - مرگ - رستاخیز» اسطوره‌ای است. سیاه‌گالش به مانند نمونه‌های قدسی خود، جان می‌گیرد و جان می‌بخشد. این الگوی مثالی سیاه‌گالش، مضمون واحد اکثریت روایت از غرب مازندران تا شرق گیلان می‌باشد. تنها تفاوت در جزئیات روایات است. محوریت این روایات، حمایت سیاه‌گالش از جانوران و حیوانات چهارپا، سودمند، حلال‌گوشت و یا گاهی، حیوانات وحشی است. بی‌گمان نخستین کسی که درباره این اسطوره در روایات عامیانه تحقیق کرده، صادق هدایت است. هدایت در نیرنگستان خود به شکلی کاملاً مختصر و گذرا به آن اشاره می‌کند. نام چوپان جنگلی است که نیم‌وحشی است و با دیگر مردم آمیزش ندارد و گله گاو وحشی دارد و محلی

که او زندگی می‌کند، به این اسم معروف است که پناهگاه جانوران می‌باشد و در آنجا نباید به حیوانی آزار برسانند و یا شکار کنند و کسی که جرأت این گستاخی را داشته باشد، سیاه‌گالش پاداش او را می‌دهد. چه بسیار دیده شده شکارچیان بی‌اعتقاد که به دنبال جانوران بدانجا رفته‌اند و صبح‌هنگام مرده آنها پیدا شده، یا به جانوران آزار رسانیده‌اند و بدبختی دامنگیر آنان شده است. در ضمن، معروف است که روز جمعه‌بازار، سیاه‌گالش به صورت پیرمردی می‌آید و کره می‌فروشد. هر کس از کره او بخورد، هرگز تمام نمی‌شود و پیوسته آن کره ری می‌کند، ولی به محض اینکه به کسی ابراز کند که کره او ری می‌کند، یا مال سیاه‌گالش است، فوراً دبه کره خشک می‌شود!

### نتیجه‌گیری

با توجه به مستندات ارائه‌شده و اهمیت آن جانور و تبدیل آن به ایزدی مقدس در اساطیر متفاوت جهان، می‌توان چنین تحلیل نمود که در حقیقت، سیاه‌گالش محصول انتزاعی ترکیب اسطوره‌های بازمانده از مناطق بین‌النهرین می‌باشد که در دوران زرتشتی، به دلیل اصلاحات خاص زرتشت و دفاع از عناصر و موجودات مقدس، به‌ویژه گاو، شکل و شمایل خاص خود را یافته است و سیاه‌گالش بازمانده این نگرش می‌باشد.

### منابع و مأخذ

- بهار، مهرداد. (۱۳۸۱). پژوهشی در اساطیر ایران. تهران: انتشارات آگاه.
- دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۴). اوستا. تهران: انتشارات مروارید.
- رضایی، عبدالعظیم. (۱۳۸۱). اصل و نسب دین‌های ایرانیان باستان. تهران: انتشارات دُر.
- رضی، هاشم. (۱۳۸۱). آیین مهر. ج ۳. تهران: انتشارات بهجت.
- ستاری، جلال. (۱۳۸۰). پژوهشی در اسطوره گیل‌گمش و افسانه اسکندر. تهران، نشر مرکز.
- شاملو، احمد. (۱۳۸۲). گیل‌گمش. تهران: نشر چشمه.
- عبداللهی، منیژه. (۱۳۸۱). فرهنگنامه جانوران در ادب پارسی. تهران: انتشارات پژوهنده.
- کراسنو ولکا، آنا. (۱۳۸۲). چند چهره کلیدی در اساطیر گاهشماری ایران. ترجمه ژاله متحدین. تهران: انتشارات ورجاوند.
- گیرشمن، رومن. (۱۳۸۴). ایران از آغاز اسلام. ترجمه محمد معین. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- هینلز، جان راسل. (۱۳۸۳). شناخت اساطیر ایران. ترجمه باجلان فرخی. تهران: انتشارات اساطیر.
- یانیک، بلان. (۱۳۸۰). پژوهشی در ناگزیری مرگ گیل‌گمش. ترجمه جلال ستاری. تهران: نشر مرکز